جامعه‌شناسی شبکه‌ای

زندگی و آثار امانوئل کاستلز

غلامرضا حمیدزاده
کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

زندگی‌نامه

امانوئل کاستلز روز نهم فوریهٔ ۱۹٤۲ در «لامانچای اسپانیا» به دنیا آمد. کاستلز در ۱٦ سالگی (۱۹۵۸) دورهٔ دبیرستان را تمام کرد و در «دانشگاه والنسیا» به تحصیل حقوق و اقتصاد پرداخت. سپس در سال ۱۹٦٤ به مطالعهٔ جامعه‌شناسی روی آورد و تحت استادی **آلن تورن** در دورهٔ دکترا ثبت‌نام کرد. در سال ۱۹٦٦ از تز دکترا در زمینهٔ «جامعه‌شناسی شهر» دفاع کرد و پس از آن (۱۹٦۷) به سمت استادیاری دانشگاه پاریس منصوب شد. کاستلز در سال ۱۹۷۵ به دانشگاه‌های آمریکا راه یافت و در سال ۱۹۷٦ در «دانشگاه بوستون» به‌عنوان استاد مهمان پذیرفته شد. سرانجام در سال ۱۹۷۹ کرسی جامعه‌شناسی شهر «دانشگاه برکلی» به وی اختصاص یافت.

او از سال ۱۹۸۳، بعد از اتمام پروژهٔ ده ساله‌ای دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی، به مسئلهٔ «فناوری ارتباطات» علاقه‌مند شد و مطالعه دربارهٔ فناوری نوین و جامعهٔ اطلاعاتی را آغاز کرد. سه‌گانهٔ عصر اطلاعات، نتیجهٔ این مطالعات است. پس از فروپاشی دیوار برلین، در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳، کاستلز در خصوص اتحاد جماهیر شوروی تحقیقاتی را انجام داد و در همین زمان با **اما کیسلیووا** ازدواج کرد. فعالیت اصلی وی از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ نگارش و تدوین سه‌گانهٔ عصر اطلاعات بود. در سال ۲۰۰۱ کتاب «کهکشان اینترنت» از وی به چاپ رسید و همچنان در زمینهٔ تحقیقات و مطالعات اجتماعی فعال است.

کلیدواژه‌ها: امانوئل کاستلز، جامعه‌شناسی تضادگرا، جامعه‌شناسی شبکه‌ای، ساختار اجتماعی، عصر اطلاعات

	عنوان اثر	سال انتشار
۱	مسئلهٔ شهر	۱۹۷۲
۲	شهر، طبقه و قدرت	۱۹۷۸
۳	شهر و ریشه‌ها	۱۹۸۳
٤	شهر اطلاعاتی	۱۹۸۹
٥	عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ جلد اول: ظهور جامعهٔ شبکه‌ای	۱۹۹٦
٦	عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ جلد دوم: قدرت هویت	۱۹۹۷
۷	عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ جلد سوم: پایان هزاره	۱۹۹۸ ـ ۲۰۰۰
۸	کهکشان اینترنت	۲۰۰۱
۹	جامعهٔ اطلاعاتی و دولت رفاه	۲۰۰۲
۱۰	استفادهٔ اجتماعی از ارتباطات سیار (جامعه اطلاعاتی متحرک)	۲۰۰٤

مبانی نظری

کاستلز جامعه‌شناسی تضادگراست. شاید دستاورد اصلی پژوهش‌های کاستلز، شناسایی تضاد میان شبکه و خویش باشد. به اعتقاد وی، در دوران تاریخی معاصر، «هویت به اصلی‌ترین وگاه تنها سرچشمهٔ معنا تبدیل شده است. مردم هر روز بیش از گذشته معانی خود را نه براساس اعمال بلکه براساس هویت خود یا آنچه که گمان می‌کنند هویتشان است، سامان می‌دهند. از سوی دیگر، شبکه‌های جهانی مبادلات ابزاری، با جریان بی‌وقفهٔ تصمیمات راهبردی، افراد، گروه‌ها، مناطق و حتی کشورها را به نحو گزینشی و برحسب اهمیتی که در برآورده ساختن اهداف شبکه دارند، به کار می‌گیرند. این امر ناشی از شکاف بنیادین میان ابزارگرایی انتزاعی و عام، و هویت‌های خاص‌گرایی است که ریشهٔ تاریخی دارند. ساختار جوامع ما به نحو روزافزونی پیرامون تقابل دوقطبی میان شبکه و خویش شکل می‌گیرد» [کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۲۹].

کاستلز از رویکردی ترکیبی برای تدوین چارچوب نظری خود استفاده می‌کند. نقطهٔ عزیمت وی در طراحی این دیدگاه نظری،توجه به انقلاب فناورانه (تکنولوژیکی) است که دارد به وقوع می‌پیوندد. به اعتقاد وی، انقلاب فناوری اطلاعات ابزاری مُؤثر در اجرای فرایند بنیادین تجدید ساختار نظام سرمایه‌داری از دههٔ ۱۹۸۰ به بعد بوده است. در واقع، کاستلز در سه‌گانهٔ جامعهٔ اطلاعاتی به بررسی «پیدایش یک ساختار اجتماعی نوین» می‌پردازد و این ساختار اجتماعی نو با پیدایش یک شیوهٔ جدید توسعه، یعنی اطلاعات‌گرایی ارتباط دارد که به لحاظ تاریخی از تجدید ساختار شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در اواخر قرن بیستم شکل گرفته است. در دیدگاه نظری زیربنای این رویکرد چنین فرض می‌شود که جوامع پیرامون فرایندهای انسانی‌ای سازمان‌یافته‌اند که ساختار آن‌ها را روابط «تولید»، «تجربه» و «قدرت» تعیین می‌کنند که به نحو تاریخی تعیّن یافته‌اند.

تولید

فعالیتی است که انسان روی ماده (طبیعت) انجام می‌دهد تا در آن تصرف کند و با دستیابی به یک محصول، آن‌را به چیزی مفید برای خود تبدیل کند. آن‌گاه بخشی از آن‌را مصرف کند و مازاد آن‌را برحسب اهداف مختلف اجتماعی سرمایه‌گذاری کند. تولید در روابط طبقاتی سامان می‌یابد که فرایندی را تعریف می‌کند که به واسطهٔ آن، شماری از انسان‌ها بر مبنای جایگاه خود در فرایند تولید دربارهٔ تقسیم و استفاده از محصول برای مصرف یا سرمایه‌گذاری تصمیم می‌گیرند.

تجربه

کنش فاعل‌های انسانی روی یکدیگر است که به واسطهٔ تعامل

میـان هویت‌هـای زیست‌شـناختی و فرهنگـی، و در ارتبـاط با محیـط اجتماعی و طبیعی آن‌ها تعیین می‌شـود. تجربه بر محور جسـت‌وجوی بی‌پایان برای ارضای نیازها و امیال انسـانی استوار اسـت. ساختار تجربه بر مبنای «روابط جنسیتی - جنسی» شکل گرفته اسـت، از نظر تاریخی پیرامون خانواده سازمان یافته است و تا امروز سـلطه‌ی مردان بر زنان وجه غالب آن بوده است. روابط خانوادگی و جنسـیت ساختار شـخصیت افراد و چارچوب روابط متقابل نمادین را تعیین می‌کند(همان:٤٢).

قدرت

رابطهٔ میان فاعل‌های انسـانی است که بر مبنای تولید و تجربه، و از طریق اسـتفادهٔ بالقوه یا واقعی از خشونت فیزیکی یا نمادین، ارادهٔ برخی انسان‌ها را بر دیگران تحمیل می‌کند. نهادهای جامعه بـرای اِعمال روابط قدرتی ایجاد شـده‌اند کـه در همهٔ دوره‌های تاریخـی وجود دارند. از جمله می‌تـوان از کنترل‌ها، محدودیت‌ها و قراردادهای اجتماعی نام برد که ثمرهٔ مبارزه برای کسـب قدرت هسـتند. قدرت بر مبنای دولـت و انحصار نهادینهٔ خشـونت در دسـتان دولت اسـتوار اسـت. اگر چه آنچه **فوکو** «میکروفیزیک قدرت» می‌نامد و درنهادها و سـازمان‌ها تجسـم یافته اسـت، در سراسر جامعه، از محیط‌های کاری تا بیمارستان‌ها، انتشار می‌یابد و افراد را در چارچوب فشردهٔ وظایف رسمی و سرکوب غیررسمی محصور می‌سازد.

رابطـهٔ میان نیروی کار و مـاده در فرایند انجام کار در برگیرندهٔ استفاده از ابزار تولید برای عمل روی مواد با تکیه بر انرژی، دانش و اطلاعات اسـت. فناوری صورت ویژهٔ این ارتباط اسـت. محصول فرایند تولید به دو صورت در اجتماع مورد اسـتفاده قرار می‌گیرد: مصرف و مازاد. سـاختارهای اجتماعی بـا تعیین قوانین تصاحب، توزیع و اسـتفاده از این مـازاد، با فرایندهای تولیـد درتعامل‌اند. قوانین مزبور شیوه‌های تولید را می‌سازند و شیوه‌های تولید، روابط اجتماعـی تولید را تعریف می‌کنند. و بدین‌وسـیله وجود طبقات اجتماعی را که از طریـق عملکرد تاریخی خود به چنین طبقاتی تبدیل شـده‌اند، تعیین می‌کنند. اصل سـاختاری که مازاد تولید براسـاس آن تصاحب و کنترل می‌شـود، ویژگی **شیوهٔ تولید** را تعیین می‌کند. در قرن بیستم عمدتاً با دو شیوهٔ اصلی تولید زندگی کرده‌ایم: **سرمایه‌داری و دولت‌سالاری**.

در **سـرمایه‌داری**، جدایی میان تولیدکننـدگان و ابزار تولید، کالا شـدن نیـروی کار و مالکیت خصوصی ابـزار تولید بر مبنای کنترل سرمایه (مازاد تولیدی که به کالا تبدیل شده) اصل بنیادین تصاحب و توزیع مازاد تولید توسط سرمایه‌داران را تعیین می‌کرد. سـرمایه‌داری به سـمت به حداکثر رساندن سـود، یعنی افزایش میـزان تولید مازادی که بر مبنای کنتـرل خصوصی ابزار تولید و توزیع به‌دست می‌آید، گرایش دارد.

در **دولت‌سـالاری**، کنتـرل مـازاد تولیـد در خـارج از حوزهٔ اقتصـاد قرار دارد: یعنی در دسـتان صاحبان قدرت دولت اسـت. دولت‌سـالاری به‌سوی به حداکثر رسـاندن قدرت، یعنی افزایش توانایی نظامی و ایدئولوژیک دستگاه سیاسی برای تحمیل اهداف خود بر تعداد بیشتری از افراد و گسترش این نفوذ به اعماق آگاهی آن‌ها گرایش دارد. روابط اجتماعی تولید و بدین‌لحاظ شیوهٔ تولید، شیوهٔ تصاحب و استفاده از مازاد تولید را تعیین می‌کند.

شـیوه‌های توسعه عبارت‌اند از تمهیدات فناورانه‌ای که نیروی کار، به‌منظور تولید محصول، از طریق آن روی مواد عمل می‌کند، و در نهایت، سـطح و کیفیت مازاد را معین می‌سـازد. هر شـیوهٔ توسـعه توسط عنصری تعریف می‌شود که در افزایش بهره‌وری در فرایند تولید نقش بنیادینی دارد.

هر شـیوهٔ تولید دارای یک «اصل عمل» است که توسط ساختار تعیین می‌شـود و فرایندهای فناورانه پیرامون آن شکل می‌گیرند: «صنعت‌گرایـی» به رشـد اقتصـادی، یعنی به حداکثر رسـاندن برونـداد، و «اطلاعات‌گرایی» به توسـعهٔ فناوری، یعنی انباشـت دانـش و سـطوحِ پیچیده‌تر پـردازش اطلاعات گرایـش دارد. در حالی که معمولاً سطوح بالاتر دانش ممکن است به افزایش میزان برونـداد به ازای هر واحد درونداد منجر شـود، در اطلاعات‌گرایی این جسـت‌وجوی دانش و اطلاعات است که ویژگی کارکرد تولید فناوری محسوب می‌شـود. البته کاستلز معتقد است که ارتباطی واقعی میان شـیوهٔ تولید و شیوهٔ توسعه وجود دارد. به بیان دیگر، شـیوهٔ توسـعهٔ اطلاعاتی خود را با روابط اجتماعی تولید و شیوهٔ تولید هماهنگ می‌کند.

کاسـتلز معتقد است که از دههٔ ۱۹۸۰ شـیوهٔ توسعهٔ اطلاعاتی توانسـت جایگزین شـیوهٔ توسـعهٔ صنعتی شـود. به اعتقاد وی، مؤثرتریـن عمل تاریخی کـه پارادایم فناوری اطلاعات را شـتاب می‌بخشد، شکل و مسیر آن‌را تعیین، و شکل‌های اجتماعی وابسته به آن‌را ایجاد می‌کند، «فرایند تجدید ساختارِ سرمایه‌داری» است. «مدل **کینزی** رشد سرمایه‌داری» که تقریباً به مدت سه دهه پس از جنگ جهانی دوم رونق اقتصادی و ثبات اجتماعی بی‌سـابقه‌ای برای بیشـتر اقتصادهای بازار به ارمغان آورد. در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ با دیوار محدودیت‌های ذاتی‌اش برخورد کرد، و بحران آن به شکل تورم افسـار گسـیخته جلوه‌گر شـد. برای مقابله با این بحران‌ها، نظام سـرمایه‌داری دسـت به اصلاحاتی زد و با اتخاذ تمهیداتی با ایدئولوژی نئولیبرال به سـمت تغییراتی عمده در مدل اقتصادی حرکت کرد. از نظر کاستلز، این اصلاحات با چهار هدف دنبال شد:

۱. تعمیق منطق سرمایه‌داری کسب سود در روابط کار و سرمایه؛

۲. افزایش بهره‌وری نیروی کار و سرمایه؛

۳. جهانی شـدن تولید، توزیع و بازارها و استفاده از فرصت‌ها در بهترین شرایط کسب منفعت در هر جای دنیا که باشد؛

٤. هدایت حمایت دولت‌ها به سـمت افزایش بهره‌وری و قدرت رقابت اقتصادهای ملی.

برای انجام این اصلاحات و تضمین سرعت و کارایی این تجدید ساختار، نوآوری فناورانه و دگرگونیِ سازمانی که برانعطاف‌پذیری و سـازگاری تأکید داشـت، کاملاً حیاتی بود. می‌تـوان گفت که

بدون فناوری نوین اطلاعاتی، سرمایه‌داری جهانی واقعیت بسیار محدودی می‌بود. بنابراین اطلاعات‌گرایی به عنوان شیوهٔ توسعه‌ای نوین، با گسترش و بازسازی سرمایه‌داری ارتباط دارد.

موضوع دیگری که در چارچوب نظری کاستلز جایگاه محوری دارد، هویت و کنش‌های جمعی پیرامون آن است. به اعتقاد وی، ویژگی بارز اجتماعی از دههٔ ۱۹۹۰ به بعد، سامان یافتن جنبش‌های اجتماعی بر مبنای «هویت» است. منظور کاستلز از هویت فرایندی است که هر کنشگر اجتماعی به‌وسیلهٔ آن خود را می‌شناسد و عمدتاً بر مبنای یک خصیصه یا مجموعه‌ای از خصائص فرهنگی، و بدون اشاره به سایر ساختارهای اجتماعی، معنا و جهان معنایی خود را می‌سازد. در نهایت کاستلز این‌گونه استدلال می‌کند که در سراسر جهان معاصر، شاهد افزایش فاصلهٔ میان شبکه (جهانی شدن) و فرد (هویت) هستیم. درواقع، جریان متضادی میان جهانی شدن (به توسط فناوری اطلاعات) از یک‌سو، و کنش‌های ناشی از هویت از سوی دیگر برقرار است.

به اعتقاد کاستلز، باید هویت را از آنچه جامعه‌شناسان به‌طور سنتی «نقش» و مجموعهٔ نقش‌ها نامیده‌اند، متمایز ساخت. نقش‌ها براساس هنجارهایی تعریف می‌شوند که ساختهٔ دست نهادها و سازمان‌های جامعه هستند، در حالی‌که هویت منبع معنا برای خود کنشگران است و به دست خود آن‌ها از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن ساخته می‌شود. البته ممکن است هویت‌ها از نهادهای مسلط نیز ناشی شوند، اما حتی در این‌صورت نیز فقط هنگامی هویت خواهند بود که کنشگران اجتماعی آن‌ها را درونی کنند و معنای آن‌ها را حول این درونی‌سازی بیافرینند. در مجموع، هویت در مقایسه با نقش منبع معنایی نیرومندتری است، زیرا در برگیرندهٔ فرایندهای ساختن خویش و فردیت یافتن است. به‌بیان دیگر، هویت سازمان‌دهندهٔ معناست، ولی نقش سازمان‌دهندهٔ کارکرده‌است.

کاستلز عقیده دارد، هویت امری است که توسط کنشگران و به‌صورتی جمعی ساخته می‌شود. وی سه صورت و منشأ بر ساختن هویت را از هم متمایز می‌کند:

۱ **هویت مشروعیت‌بخش:** این نوع هویت توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطهٔ آن‌ها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند.

۲ **هویت مقاومت:** این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود.

۳ **هویت برنامه‌دار:** هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هر گونه مواد و مصالح فرهنگی در دسترس هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند، این نوع هویت تحقق می‌یابد.

کاستلز بر مبنای نظریه‌های **گرامشی** استدلال می‌کند که هویت مشروعیت‌بخش، «جامعهٔ مدنی» ایجاد می‌کند یعنی مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها و همچنین مجموعه‌ای از کنشگران اجتماعی سازمان یافته و ساختارمند، این مجموعهٔ هویتی را باز تولید می‌کنند که منابع سلطهٔ ساختاری را، البته گاهی به شیوه‌ای پر تعارض، عقلانی می‌سازند.

نوع دوم هویت‌سازی، یعنی هویت مقاومت، به ایجاد «جماعت» منجر می‌شود. این هویت شکل‌هایی از دفاع (واکنش) جمعی را در برابر ظلم و ستم ایجاد می‌کند که در غیر این صورت تحمل ناپذیر بودند. کاستلز در نهایت، تحت تأثیر آرای **تورن** معتقد است که سومین فرایند ساختن هویت، یعنی هویت برنامه‌دار، به ایجاد «سوژه» می‌انجامد. سوژه‌ها (فاعلان) با اینکه به‌وسیلهٔ افراد ساخته می‌شوند، همان افراد نیستند. سوژه‌ها کنشگر اجتماعی جمعی هستند که افراد به کمک آن‌ها در تجربه‌های خود به معنای همه‌جانبه دست می‌یابند. در اینجا، ساختن هویت برنامه‌ای برای یک زندگی متفاوت در جهت دگرگونی جامعه است.

در پایان کاستلز استدلال می‌کند که در تضاد میان شبکه (جهانی شدن) و فرد (هویت)، هویت‌های برنامه‌دار و سوژه‌محور ظهور خواهند کرد. البته کاستلز ادعای تجویز نسخه‌ای پیشگویانه را ندارد، بلکه تنها براساس مشاهدات و تحقیقاتی که انجام داده است، فرضیاتی آینده‌نگر ارائه می‌دهد. به اعتقاد وی، در شرایط جدید جوامع مدنی (همانند دولت‌های ملی) تحلیل می‌روند و از هم می‌گسلند، زیرا دیگر پیوستگی و استمراری میان منطق اعمال قدرت در شبکهٔ جهانی و منطق ارتباط و بازنمود در جوامع و فرهنگ‌های خاص وجود ندارد. بنابراین، جست‌وجوی معنا فقط در بازسازی هویت‌های دفاعی (مقاومت) حول اصول اجتماع اشتراکی مقدور می‌شود. هویت‌های برنامه‌دار نیز در این شرایط مجال رشد خواهند داشت، اما با منشأهایی متفاوت از دوران صنعتی. به بیان دیگر، سوژه‌ها اگر و آن‌گاه که برساخته شوند، دیگر براساس جوامع مدنی که در حال فروپاشی هستند بنا نمی‌شوند، بلکه به مثابه استمرار مقاومت جماعت‌گرایانه ساخته می‌شوند.

بنظر می‌رسد در کلیه کلیدواژه‌های کاستلز مفاهیمی چون هویت، شبکه اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی، جهان اقتصادی، دیالکتیک و... فضای غالب بوده است و موضوع دین و نیازهای روحی نادیده انگاشته شده است. گرچه او یکی از مهم‌ترین نقش‌های گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرا در دنیای مدرن را تولید معنا ذکر می‌کند ولی با یک نگرش یکسویه این نیاز را هم‌چون اگوست کنت مانند سایر نیازهای مادی می‌شمارد و دین‌خواهی را نوعی بنیادگرایی دینی و واکنش تدافعی در مقابل شرایط مدرن و جهانی شدن می‌داند. این یک روایت محدود و یک بعدی از وضعیت موجود دین‌خواهی مردم در جوامع اسلامی است و هم‌سطح دانستن دین با بنیادگرایی تحلیلی غیرواقعی است.

منابع در دفتر مجله موجود است.